

نگاه به ادبیات کودکان از دید صمد بهرنگی

در ابتدا نگاهی اسطوره ای به شخصیت و زندگی صمد بهرنگی، نقل از کتاب «صمد جاودانه شد» به قلم علی اشرف درویشیان در سال ۱۳۱۸ در یکی از محله های تبریز کودکی به دنیا آمد که چون هزاران کودک دیگر با اولین قیافه ای که آشنا شد فقر بود که توی اتاق محقرشان کنار پدر و مادرش چمباتمه زده بود. نام کودک را صمد گذاشتند و او با کودکان همسال خود در میان کوچه و بازار، توی خاک و خل بزرگ شد. اما هیچگاه چون دیگران به مردم طبقه اش پشت نکرد و تا آخرین لحظه زندگی کوتاهش از آنها گفت و برای آنها نوشت.

صمد هیجده ساله بود که راهی روستاهای آذربایجان شد، در همان سنی که جوانان همسالش توی مسائل ساختگی دست و پا میزدند. اما او ناچار بود، می بایست هرچه زودتر به داد پدر می رسید. او رفت اما تنها به درآوردن نان بخور و نمیر قناعت نکرد. او برای مبارزه با حق کشی ها، فساد و تباهی های زمان خود قلمش را که برای بعضی ها سلاح خطرناکی است، بکار انداخت. او از بچه ها شروع کرد.

بهرنگی قبل از هر چیز به فکر نجات بچه ها، این سازندگان دنیا افتاد و تصمیم گرفت آنها را طوری بسازد که در دنیای پر مکر و فریب تبلیغات بتوانند خود و هموعانشان را نجات دهند و فریب سر و صداها و نوشته های وسایل گفت و شنود همگانی را نخورند.

صمد بهرنگی دلش برای زندگی آزاد و فضایی که بتوان در آن به اظهار عقیده پرداخت پرپر می زد. آزادی آرمان تمام قهرمانهای داستان های اوست. زیرا می داند که تنها در محیط آزاد به معنی واقعی است که استعدادها می شکفد. قهرمان کتاب های او غالباً از محیط خفه اطراف خود به سوی آزادی پرواز می کنند.

از خودگذشتگی و فداکاری، منافع شخصی را برای پیشرفت مردم زیر پا گذاشتن، در تمام قصه های بهرنگی دیده می شود. کرم شبتاب، گل لاله، حلزون پیچ پیچی، ماهی سیاه کوچولو، نهال هلو، ننه کلاغه و آقا کلاغه همه از خود گذشته و جانبازند. صمد با کتاب ها و داستان هایش در فکر فریب بچه ها نیست. هیچگاه نخواست با شیرینی های رنگارنگ همچون بسیاری از قصه نویسان کنونی مطاع ذهنی کودکان را برآید. می خواست کودکانی اندیشمند بار بیاورد تا جامعه ای اندیشمند بسازد.

صمد با آن قیافه تکیده ساده و آن افکار بزرگ و آن چشمهای زیرک دیگر در میان ما نیست. زندگی، سخن، حرکات، لباس و همه چیز او انسانی بود. او در شهریور ماه سال ۱۳۴۷ به ارس پیوست و در آن جاری شد. اما فریادش تا جاویدان در گوش ها و سینه ها خواهد ماند.»

و اکنون نثر خود صمد :

«... نکته اول: ادبیات کودکان باید پلی باشد بین دنیای رنگین و بی خبری و رویا و خیال های شیرین کودکی و دنیای تاریک و آگاه غرق در واقعیت های تلخ و دردآور و سرسخت محیط اجتماعی بزرگ تر ها. کودک باید از این پل بگذرد و آگاهانه و مسلح و چراغ بدست به دنیای تاریک بزرگ ها برسد. در این صورت است که بچه می تواند کمک و یار واقعی پدرش در زندگی باشد و عامل تغییر دهنده مثبت در اجتماع راكد و هر دم فرورونده.

بچه باید بداند که پدرش به چه مکافاتی لقمه نانی بدست می آورد و برادر بزرگترش چه مظلوم وار دست و پا می زند و خفه می شود. آن یکی بچه هم باید بداند که پدرش از چه راه هایی به دوام این روز تاریک و این زمستان ساخته ی دست آدم ها کمک می کند. بچه ها باید از عوامل امیدوارکننده سست بنیاد ناامید کرد.

بچه ها باید بدانند که پدرانشان نیز در منجلاب اجتماع غریق دست و پا زنده ای بیش نیستند و چنانکه همه بچه ها به غلط می پندارند پدرانشان راستی راستی از عهده همه کاری بر نمی آیند و زورشان نهایت به زنانشان می رسد.

خلاصه کلام و نکته دوم: باید جهان بینی علمی و دقیق به بچه ها داد. معیاری به او داد که بتواند مسایل گوناگون اخلاقی و اجتماعی را در شرایط و موقعیت های دگرگون شونده دایمی و گوناگون اجتماعی ارزیابی کند. می دانیم که مسایل اخلاقی از چیز هایی نیستند که ثبات دائمی داشته باشند. آنچه که یک سال پیش خوب بد ممکن است دو سال بعد بد تلقی شود. کاری که در میان قوم و طبقه دیگری ضد اخلاقی محسوب می شود در یک جای دیگر اخلاقی و پذیرفته است.

در خانواده ای که پدر همه درآمد خانواده را صرف عیاشی و خوشگذرانی و قماربازی می کند و هیچ اثر تغییر دهنده ای در اجتماع ندارد یا سد راه تحول اجتماعی است بچه ملزم نیست مطیع و راستگو و بی سر و صدا باشد و افکار و عقاید پدر را عیناً قبول کند.»